

# هفت درس مارسل پروست

لورانس گرونیه

به کوشش: اصغر نوری



## فهرست

سیزده	یادداشت
۱	عشق
۲۱	باران و هوای خوب، طبیعت
۳۵	رشد شخصی
۴۹	زبان
۶۸	میان پرده: حکایتی از لافوتن
۷۱	زندگی در جامعه
۹۸	میان پرده دوم: هزار و یک شب - قصه علاءالدین یا چراغ جادو
۹۹	تفاوت‌های طبقاتی
۱۰۷	مُد
۱۱۳	پیری
۱۲۱	هنر و هنرمندان
۱۳۵	مرگ
۱۴۲	میان پرده سوم: خاطرات پس از مرگ
۱۴۳	حافظه
۱۵۵	پیام امید

## عشق

قبل از ورود به عشق

زن‌ها اونیفورم را دوست دارند

(رمزگشایی، توسل به طنز)

این باور که کسی زندگی ناشناسی دارد که با دل بستن به او به آن راه توانیم یافت برای عشق از همه شرط‌هایی که دارد تا پدید آید مهم‌تر است، که اگر این باشد از بقیه به آسانی خواهد گذشت. حتی زنانی که مدعی‌اند مرد را جز بر پایه ظاهرش نمی‌سنجند، در همین ظاهر تراوش زندگی ویژه‌ای را می‌بینند. از همین‌روست که نظامیان یا آتش‌نشانان را می‌پسندند؛ اونیفورم نمی‌گذارد که درباره قیافه سخت بگیرند؛ می‌پندارند که در زیر خفتان<sup>۱</sup> دلی متفاوت، ماجراجو و مهربان را می‌بوسند. (ج. ۱)

### عشق یک‌سره

(خودشناسی)

دوستش داشتیم، حسرت می‌خوردم از این که فرصت و حال آن را نداشته بودم که به او توهین کنم، آزارش بدهم، و وادارش کنم که مرا به یاد بیاورد.

او را چنان زیبا می‌دیدم که دلم می‌خواست بتوانم راه رفته را برگردم، و با خودستایی بر سرش داد بزنم: «چقدر زشت و مسخره‌اید، چقدر ازتان بدم می‌آید!» (ج. ۱)

### مقاومت‌ناپذیر شدن در نزد زن‌ها

(مشاهده، رمزگشایی)

سلامشان نمی‌گفت اگر با مردی بودند، و آنان، در همان حال که او را بیشتر از هر مرد دیگری نگاه می‌کردند، چون بی‌اعتنایی‌اش به هر زنی جز معشوقه‌بازیگرش او را در چشمشان از حیثیتی یگانه برخوردار می‌کرد، چنان می‌نمودند که او را نمی‌شناسند. (ج. ۲)

### عاشق امتناع می‌کند

(مشاهده، خودشناسی، پیوند زدن به فرهنگ)

ناخرسند از سردی‌ای که به من نشان داده بود پیش خود می‌گفتم: «چه زن خنگی!» از دیدن این‌که هیچ درکی از مترلینگ ندارد نوعی رضایت زهرآگین حس می‌کردم. «مرا بگو که برای همچو زنی صبح به صبح چندین کیلومتر پیاده راه می‌روم. واقعاً که آدم خوبی‌ام! از این به بعد دیگر میلی به دیدنش ندارم.» این بود آنچه پیش خود می‌گفتم؛ اما اندیشه‌ام عکس این بود؛ آنچه می‌گفتم تنها و تنها برای این بود که چیزی گفته باشم، همچنان که با خود و در زمانی می‌گوییم که از فرط بیتابی تحمل تنها ماندن با خویشتن را نداریم، و چون کس دیگری نیست نیازمندیم که با خود آن‌چنان که با غریبه‌ای، بی‌هیچ صداقتی گپی بزنیم. (ج. ۳)

### چطور زن‌ها را دوست بداریم

(رمزگشایی، توسل به طنز)

البته منطقی‌تر است که آدمی زندگی‌اش را فدای زن کند تا تمبر، یا انفیه‌دان عتیقه، یا حتی تابلو و مجسمه. اما از کلکسیون‌های دیگر باید عبرت گرفت و در پی تغییر بود، باید نه یک زن که بسیار داشت. (ج. ۳)

### دوست داشته شدن، بیشتر از دوست داشتن، یکی از عذاب‌های

#### زندگی است

(مشاهده، رمزگشایی)

بدون شک، به‌رغم این دروغ رایج. که شیرین است این که کسی آدم را دوست داشته باشد (شیرینی‌ای که سرنوشت همواره دریغ می‌دارد)، قانون کلی که به‌هیچ‌رو فقط بر امثال شارلوس جاری نیست این است: کسی که دوست نمی‌داریم و دوستان دارد به نظرم آنستوه‌آور می‌آید. بر چنین کسی، بر فلان زنی که نمی‌گوییم دوستان دارد، بلکه «دست از سرمان بر نمی‌دارد»، همنشینی هر کس دیگری را ترجیح می‌دهیم، کسی که نه زیبایی او را دارد، نه جاذبه‌اش را، و نه هوش و فرهیختگی‌اش را. (ج. ۴)